

سلمان طلایه‌دار معرفت و حق‌جویی

محمدحسین ریاحی

مقدمه

با شکل‌گیری تمدن عظیم اسلامی و واقع شدن اصفهان در پهنه‌ی وسیع اقالیم قبله، این شهر به واسطه‌ی فراهم شدن زمینه‌های گوناگون، مستعد تحولات زیادی شد و به عنوان یکی از بلاد مؤثر و مهم در قلمرو این تمدن، کارساز گردید. اصفهان از همان قرون اولیه‌ی هجری، علاوه بر مرکزیت سیاسی، به ویژه در عصر آل بویه و سلاجقه، از جمله کانون‌های قابل توجه دانش و علوم و مهد پرورش دانشمندان در رشته‌های مختلف به حساب می‌آمد که تعدادی از این علما و برجستگان فرهنگی از طلایه‌داران علمی و معنوی جوامع بشری و اسلامی بوده‌اند. این شهر پس از فراز و نشیب‌های فراوان، در دوران صفویه، به ویژه در عصر مرکزیت سیاسی آن توسط شاه عباس اول صفوی، از حیث علمی نیز توسعه یافت و مراکز و نهادهای دانش‌های شیعی در آن رونق گرفت و در این رهگذر علما و دانشمندانی بسیار تربیت شده و تألیفات و تصنیفات بسیاری پدید آمد.

تهاجم افغان و سقوط صفویه و بلایای پی در پی که مدت‌ها گریبان شهر را گرفته بود، مصایب و مسایل فراوانی را برای جامعه رقم زد که از جمله اهل علم را شدیداً در تنگنا قرار داد. خوشبختانه با تحولات قابل توجهی که توسط آیه الله حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی و سید حجّت الاسلام (شفتی) به وجود آمد، حوزه‌ی اصفهان رونق گرفته و علی‌رغم فراز و نشیب‌های عصر قاجار این

موضوع ادامه داشت. تقریباً از اواسط عصر ناصری تا پایان دوره‌ی قاجاریه، حوزه‌ی علمیه‌ی این شهر پس از نجف در بین پایگاه‌های علمی تشیع منزلت رفیعی یافت و به ویژه در فقه و فلسفه شخصیت‌هایی عالم و وارسته را به جامعه‌ی اسلامی تقدیم کرد و در این میان تربیت شاگردانی بسیار از ناحیه‌ی آخوند ملا محمد کاشانی (آخوند کاشی) و جهانگیر خان قشقایی و آیه الله العظمی سید محمد باقر درچه‌ای و ... رونق زاید الوصفی را به این دار العلم بخشید.

از جمله تربیت‌یافتگان حوزه‌ی اصفهان، حکیم متألّه و عارف و فقیه وارسته، آیه الله حاج آقا رحیم ارباب است. بی‌شک تبیین گوشه‌هایی از زندگی و سیره‌ی این شخصیت ارزشمند نمایانگر تلاش‌های معنوی و علمی ایشان و تأثیر اساتید بزرگوارش در شکل‌گیری او بوده است. روح بلند، رفق و مدارا، پرهیزگاری و تعبد، عظمت اخلاقی و وجهه‌ی مردمی و شخصیت اجتماعی آن بزرگمرد در گوشه گوشه‌ی زندگی ایشان آشکار و نمایان است. امید است تبیین و نقل برخی از این موارد ما را با جایگاه والای آن فرزانه‌ی دانشمند آشنا کند.

واژه‌های کلیدی: حوزه‌ی اصفهان؛ پیشینه.

حاج آقا رحیم ارباب: اساتید، سلوک اخلاقی و جامعیت.

درآمد

صحابه و یاران رسول الله ﷺ در تاریخ اسلام جایگاه ویژه و قابل توجهی دارند. شایسته دیدم در میان آنان فردی را برگزینم که مورد توجه خاص و عام، شیعه و سنی و همه‌ی مذاهب و فرق و ملت‌های مسلمان است و علمای اسلام در هر رشته از عظمت و مقام او به شایستگی و والایی یاد می‌کنند. این شخصیت بزرگوار کسی نیست جز سلمان فارسی. با وجود همه‌ی آن ویژگی‌ها و ارزش‌ها از این موضوع نیز نمی‌توان گذشت که او از مردان ایرانی پاک‌نهادی بود که در شناخت و ایمان به اسلام و درک حقیقی آن از دیگر هم‌وطنان خودگوی سبقت را ربود و اکثر مورخان و سیره‌نویسان برجسته‌ی اسلامی از او به عنوان فردی از

اهالی منطقه‌ی اصفهان یاد نموده‌اند. به هر حال، با توجه به این مناسبت جا دارد از مقام شامخ حضرت سلمان و ابعاد شخصیتی او یاد شود.

تولد و مهد پرورش

در دورانی که سلسله‌ی قدرتمند اما جبار ساسانی بر سرزمین ایران حکمرانی داشت و علی‌رغم وسعت قلمرو و اقتدار قابل توجه به این دودمان، مردم ایران مبتلا به نابسامانی‌ها و مشکلات فراوانی بودند، چه از جهت اختلافات طبقاتی و نارضایتی ناشی از تبعیض یا به خاطر وجود جنگ‌ها و انحطاط اقتصادی و اجتماعی، در همین زمان، در منطقه‌ای وسیع از شهر اصفهان که «جی» نامیده می‌شد و روستاهای فراوانی جزء نواحی آن به حساب می‌آمدند^۱ پسری متولد شد که نام او را «روزبه» گزاردند. پدر او از افراد صاحب نفوذ و ثروتمند منطقه بود و «بدخشان» نام داشت. برخی پدر روزبه را کدخدا و متصدی یک روستا یا چندین روستا در منطقه‌ی جی دانسته‌اند.^۲

در جست و جوی حقیقت

با توجه به تقید خاص و دلبستگی بدخشان به آیین نیاکان خود؛ یعنی، زرتشتی‌گری، بسیار علاقه‌مند بود تا فرزندش نیز زرتشتی پای‌بند و معتقدی بار آمده و از همان ابتدا با آداب تشریفات مذهبی خو گرفته و در این مسیر محکم و قاطع قدم بردارد. با بررسی منابع و کتاب‌های تاریخی، به دست می‌آید که پدر روزبه (سلمان) برای رسیدن به این مقصود دست به کوشش‌های فراوانی زد.

۱. «جی» از مهم‌ترین و وسیع‌ترین مناطق اصفهان بوده و مشتمل بر روستاهای بسیاری بوده است. هنوز نیز نام محلات بسیاری از اصفهان که سابقاً جزو روستاهای جی بوده بر اساس همان نام‌های گذشته است؛ مانند پوزان، خوراسگان، ابهر (ابر) و... امروزه، بیشتر، منطقه‌ی شرق شهر اصفهان را به عنوان ناحیه‌ی جی می‌شناسند، در حالی که وسعت آن در گذشته قابل توجه بوده است. در این مورد رجوع کنید به: مقاله‌ی نگارنده (محمد حسین ریاحی) در نشریه‌ی کیهان فرهنگی، شماره ۱۶۵، تیرماه ۱۳۷۹، تحت عنوان: «ابونعیم اصفهانی و جایگاه ذکر اخبار اصفهان»، صص ۵۲ تا ۵۸.

۲. سلمان محمدی (نخستین ایرانی که مسلمان شد)، ص ۱۰.

البته این سخت‌گیری افراطی پدر سلمان از روی دشمنی نبود. او به پسر خود خیلی علاقه داشت. او خود درباره‌ی پدرش گفته بود: «کنتُ احبَّ خلق الله الیه»؛ یعنی، پیش پدرم محبوب‌ترین خلق خدا بودم.^۱ و این در اثر فشار اجتماع بود؛ زیرا پدر او مانند هر فرد ایرانی ناچار بود سنت‌های اجتماعی زمان خود را مراعات نماید و اجتماع آن روز بر پایه‌ی تبعیض و امتیاز خشن و مصنوعی طبقاتی بنیان شده بود و طبق این نظام هر کس مجبور بود فن و شغل و حرفه‌ی خود را به فرزندش تعلیم دهد و او را خواسته یا ناخواسته مانند خود بار آورد و معمولاً پدر حق نداشت به فرزند خود آزادی بدهد و در تربیتش استعداد و رغبت کودک را در نظر بگیرد.^۲ اما روزه نوجوان در پی یافتن راه درست و جستجوی حقیقت کنجکاوی و جدیت طاقت‌فرسایی داشت و رنج‌های فراوانی دید و بالاخره با تحمل بسیار خود را به مقصود رسانید. در این باره از زبان خود او چنین نقل شده است: «من فرزند یکی از دهبانان روستا در جی اصفهان بودم، پدرم علاقه‌ی بسیاری به من داشت. برای حفظ من همواره مرا در خانه، مانند دختر، نگه می‌داشت؛ از این رو از جایی خبر نداشتم. پدرم به ساختن ساختمان‌ی برای خود سرگرم بود و فرصت رسیدگی به مزرعه را نداشت. به من دستور داد تا به روستا بروم و کارهای لازم را به کشاورزان دستور بدهم. در مسیر راه از نزدیک کلیسای مسیحیان می‌گذشتم که آنان را مشغول نماز دیدم. من که در جستجوی دین حق بودم، پرس و جو کردم تا بفهمم آنان چه می‌کنند؟ دریافتم که آنها به عبادت خدا اشتغال دارند. به دین آنها علاقه‌مند گشتم و آن را بهتر از آیین پدران خود (زرتشتی) یافتم. نزد آنها ماندم و مانند آنها به عبادت مشغول شدم. از آنها پرسیدم ریشه‌ی این دین در کجاست؟ گفتند: در شام است. شبانه نزد پدرم آمدم. او پرسید: کجا بودی؟ جریان را گفتم. به من گفت: دین خودمان از همه‌ی این دین‌ها بهتر است. ولی من حرفش را نپذیرفتم. سرانجام مرا تهدید کرد و پای مرا

۱. سلمان نخستین مسلمان ایرانی، ص ۳۵.

۲. همان.

در بند نهاد تا به کلیسا نروم. من مخفیانه برای مسیحیان پیام دادم که هر گاه کاروانی به سوی شام حرکت کرد، به من اطلاع بدهید. هنگام حرکت کاروان به من خبر دادند و من بند را از پایم درآوردم و مخفیانه به کاروان پیوستم تا به شام رسیدم. در آن جا به کلیسا نزد اسقفی رفتم و سرگذشت خود را به او گفتم و پیشنهاد کردم که می خواهم این جا بمانم و با شما مشغول عبادت گردم. او مرا پذیرفت و پس از مدتی از دنیا رفت تا آن که راهبی خوش سیرت به جای او گمارده شد و مدت ها نزد او بودم تا او نیز در بستر مرگ قرار گرفت. به او گفتم: مرا بعد از خود به چه کسی می سپاری؟ گفت: برو موصل. در آن جا راهبی پرهیزکار هست به او پیوند. پس از مرگ او به موصل نزد راهب آن جا رفتم. وقتی شرح خود را به او گفتم او مرا پذیرفت و مدتی نیز با او بودم تا او نیز در بستر مرگ افتاد. به من سفارش کرد که بعد از من به «عموریه» برو و به راهب آن جا پیوند. پس از مرگ او به عموریه نزد آن راهب رفتم. او مرا پذیرفت. سال های متعددی با او بودم تا آن که در بستر مرگ قرار گرفت. به او گفتم پس از مرگ تو به کجا بروم؟ گفت: امروز کسی را که عقیده ی درستی داشته باشد نمی شناسم، ولی به زودی پیامبری از کیش ابراهیم علیه السلام مبعوث می شود. به سرزمینی که محصولش خرما است هجرت کن تا به او بررسی. او دارای نشانه های بسیار است. از جمله در میان دو شانه ی او مهر نبوت است. هدیه را می پذیرد، ولی صدقه را قبول نمی کند.

عبور از گذرگاه ها

سلمان می گوید: پس از مرگ او، کاروانی از اعراب را در حال حرکت دیدم. نزد آن کاروان رفتم. راهب عموریه، گوسفندان و گاو هایی را به عنوان ارث برایم گذاشته بود. به افراد کاروان گفتم: من چند گاو و گوسفند به شما می دهم، مرا با خود به سوی محل زندگیتان ببرید. آنها پذیرفتند و مرا تا وادی القری بردند، ولی آنها به من ستم کردند و در آن جا به عنوان برده به یک نفر یهودی فروختند. آن جا درختان خرما دیدم، شادمان شدم. مدتی در آن جا بودم تا مردی از یهود بنی قریظه به آن جا

آمد و مرا از صاحبم خرید و به مدینه آورد. مدتی در آن جا بودم، ولی از همه جا بی خبر بودم و حتی نمی دانستم آن پیامبری که برای من تعریف کرده اند آیا مبعوث شده یا نه؟ تا روزی پسر عموی اربابم به باغ آمد و گفت: خدا بنی قیله را بکشد که گرد یک نفر جمع شده اند و او را پیامبر می دانند و می گویند از مکه هجرت کرده و به مدینه آمده است. من بالای درخت بودم، تا این سخن را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد. با سرعت پایین آمدم و با عجله پرسیدم: چه خبر است؟ اربابم مثنی بر سینه ام کوبید و گفت: این کارها به تو چه مربوط است؟ مشغول کار خود باش! به کار خود ادامه دادم تا شب فرا رسید. به اربابم گفتم: مقداری خرما به من بدهید. با اجازه او اندکی خرما برداشتم. در سرزمین قبا - که پیامبر در آغاز هجرت، نخست، به آن جا آمد - به خدمت آن حضرت رسیدم. خرما را نزد آن حضرت نهادم و گفتم: این خرما صدقه است، از آن بخورید. رسول خدا ﷺ به همراهان فرمود: شما بخورید، من نمی خورم. با خود گفتم: این یک علامت! بار دیگر مقداری خرما نزد آن حضرت بردم و گفتم: این هدیه است، بخورید. آن حضرت از آن خرما خوردند. با خود گفتم: این دومین علامت صدق پیامبری!

بار سوم در مدینه هنگامی که رسول اکرم ﷺ برای تشییع جنازه ی مسلمانی به بقیع رفته بود به حضورش رسیدم و در پشت آن حضرت ایستادم و با دقت به اطراف شانه ی او می نگریستم تا مهر نبوت را ببینم. آن حضرت عبا ی خود را از دوش خود افکند. ناگهان مهر نبوت را دیدم و بوسیدم و گریستم. پیامبر ﷺ مرا نزد خود نشانید و من سرگذشتم را از آغاز تا پایان برای آن حضرت نقل کردم. پیامبر ﷺ شاد گردید و دوست داشت این سرگذشت را برای اصحابش بازگو کنم. به این ترتیب، سلمان در همان آغاز هجرت، به اسلام گروید؛ در حالی که برده ی شخصی یهودی بود.^۱

برخی مورخین نیز راهنمای سلمان را در شرفیابی به حضور رسول گرامی اسلام ﷺ یک زن ایرانی دانسته اند که قبل از سلمان مسلمان شده بود و نام او را

«ام الفارسیه» ذکر کرده‌اند؛ چنان‌که نگارنده‌ی این سطور در کتاب مشاهیر زنان اصفهان آورده که عبدالله بن عباس از قول سلمان آورده که گفته بود:

من از شهر اصفهان هستم و از ناحیه‌ای از آن شهر که جی نام دارد. چون بر عزیمت به یثرب (مدینه) مصمم شدم و قصد پای‌بوسی خواجه‌ی کاینات حضرت محمد مصطفی ﷺ نمودم در آن جازنی اصفهانی را دیدم که در وصول به یثرب و دولت دریافت سعادت اسلام بر من سبقت گرفته بود و او مرا به سوی آن حضرت راهنمایی کرد.^۱

سلمان محمدی ﷺ

همان‌طور که ذکر شد سلمان هنگام ورود به مدینه به بردگی گرفته شده بود و برده‌ی یک یهودی بود. پیامبر ﷺ برای رهایی او از این مسأله تدبیری نمود و فرمود: «سلمان! خود را به وسیله‌ی مکاتبه آزاد گردان تا بتوانی از مزایای اسلام برخوردار شوی.» سلمان در حالی که سر از پای نمی‌شناخت به نزد آن مرد یهودی رفت و موضوع را با وی در میان گذاشت و او چنین پاسخ داد: چنانچه بخواهی آزاد شوی از طرف من مانعی نیست! به شرط این‌که نخلستانی برای من ایجاد کنی که مرکب از سیصد درخت خرما باشد؛ اضافه بر این، چهل مثقال نقره هم بپردازی. در این صورت حاضرم تو را آزاد کنم! سلمان با شنیدن این جواب خدمت رسول خدا شرفیاب شد و آنچه شنیده بود را بازگو کرد. رسول خدا ﷺ او را راهنمایی کرد که جای مناسبی در نظر بگیرد تا درخت‌های خرما را بکارند. پس، رسول خدا ﷺ با چند تن از یاران به محلی که برای نخلستان زیر نظر گرفته شده بود حاضر شدند و گودال‌هایی حفر کردند. پس رسول خدا نهال‌های خرما را که هر یک از اصحاب تعدادی از آنها را آورده بودند در گودال مرتب می‌کرد و علی ﷺ و اصحاب پای آنها خاک می‌ریختند و بدین صورت برای آزادی سلمان نخلستانی به وجود آمد. برای تأمین نقره‌ها هم، گروهی از یاران پیغمبر اکرم ﷺ

۱. مشاهیر زنان اصفهان، صص ۱۱ و ۱۲.

همکاری نمودند و سرانجام سلمان فارسی، پس از کاوش و کوشش طولانی در سالیان متمادی برای یافتن دین واقعی از قید بندگی و بردگی وارهیده و در سایه‌ی جاویدان اسلام به فضایل و زیبایی‌های اخلاق و مقام انسانیت نایل گردید.

استاد سید جعفر مرتضی عاملی در مورد آزادی سلمان آورده است: رسول خدا ﷺ بود که تمامی دیون مالی مورد توافق برای آزادی سلمان پرداخت و نیز آن حضرت بود که او را خرید و آزاد کرد و ولاء سلمان را با رسول خدا ﷺ و اهل بیت آن حضرت است.^۱

از روایات متعدد استفاده می‌شود، سلمان قبل از آن که قبول اسلام کند یکتاپرست بود. از جمله نقل شده، عربی از بادیه‌نشینان از پیامبر ﷺ پرسید: آیا سلمان قبلاً مجوسی نبود و سپس مسلمان شد؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «ان سلمان ما کان مجوسیا ولکنه مضمرأ لایمان مظهرأ للشرك»؛ سلمان مجوسی نبود، ولی ایمان خود را مخفی می‌داشت و اظهار شرک می‌نمود.^۲

و نیز نقل شده است که سلمان از اوصیای حضرت عیسی ﷺ بوده و در کودکی به آیین مسیحیت اعتقاد داشته است. چنان‌که در سیر زندگی او آمد، او در پی یافتن حقیقت و درستی کوشیده است. برخی از مورخین نیز سندی که پیامبر ﷺ جهت آزادی سلمان تنظیم کرد و آن سند را به امام علی بن ابی طالب ﷺ املاء نمود و علی ﷺ آن را نوشت و جمعی از اصحاب، پای آن را امضا کردند آورده‌اند. از جمله‌ی این مورخین و محققین «حافظ ابونعیم اصفهانی» است.^۳

در مورد نام‌گذاری سلمان، روایت شده نام او «روزبه» یا... بود. پیامبر ﷺ نام زیبای سلمان را برای او برگزید. این تغییر نام، بیانگر آن است که: واژه‌ی «سلمان» در اصل از سلامتی و تسلیم گرفته شده است. انتخاب این نام زیبا از جانب حکیم فرزانه‌ای هم‌چون پیامبر ﷺ نشانه‌ی پاکی و سلامت روح سلمان و خصلت تسلیم بودن او در برابر حق است و این یک افتخار بزرگ و مدال زیبایی بود که پیامبر ﷺ

۱. سلمان فارسی، صادقی اردستانی، صص ۷۵ تا ۷۷.

۲. زندگی پر افتخار سلمان فارسی، ص ۲۵.

۳. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۱۶۸؛ ترجمه ذکر اخبار اصفهان، ص ۱۶۸.

به سلمان داد. سلمان نیز دقیقاً متوجه این افتخار بود. برای قدردانی و تشکر از پیامبر ﷺ و در برابر آنها که او را به عنوان عجمی، تحقیر می‌کردند، به این دو موهبت (آزادی و تغییر نام) افتخار می‌کرد و می‌گفت: کنت عبداً فاعتقنی رسول الله و سمّانی سلماناً؛ من برده بودم، رسول خدا ﷺ مرا آزاد ساخت و نام مرا سلمان گذاشت.^۱

سلمان در کلام بزرگان دین

در باب مقام و درجه‌ی ایمان و اخلاص گفتنی است که وی با تمام وجود اسلام را پذیرا گردید و با تمامی توانایی در اجرای دستورات آن در نهایت خلوص نیت کوشید و ایمان خود را به بالاترین درجه رسانید. امام صادق (ع) در این باره فرموده است:

«الایمان عشرة درجات فالمقداد فی الثامنة و ابوذر فی التاسعة و سلمان فی العاشرة»؛ برای ایمان ده درجه در نظر گرفته شده؛ مقداد در درجه‌ی هشتم و ابوذر در مرتبه‌ی نهم و سلمان در بالاترین آن، یعنی درجه‌ی دهم قرار دارد.

کسانی که تاریخ صدر اسلام را مطالعه نموده‌اند به خوبی آگاهند که مقداد و ابوذر چه افراد بزرگوار، با ایمان و فداکاری بوده و تا چه حد مورد عنایت رهبر گرامی اسلام بودند و وقتی آنها با این همه مقام از حیث تقسیم‌بندی ایمان در درجه‌ی پایین‌تری از سلمان قرار می‌گیرند، آن وقت در خواهیم یافت که سلمان از نظر ایمان چه مرحله و مرتبه‌ای را احراز نموده است.

در کتاب امالی، از منصور بن نوح روایت شده که روزی شرفیاب حضور امام صادق (ع) بودم و صحبت از سلمان بود. عرض کردم: شما از سلمان بسیار به نیکی یاد می‌فرمایید. آیا ممکن است دلیل و علت آن را بازگو کنید؟ حضرت در جواب فرمودند: «این امر دلایل زیادی دارد که از جمله سه فضیلتی است که سلمان از خود نشان داد: ۱. در همه‌ی احوال و در همه‌ی موارد خواسته‌های حضرت علی (ع) را بر خود ترجیح می‌داد؛ ۲. فقرا و مستمندان را دوست می‌داشت و آنها را

بر صاحبان ثروت برتری می‌داد؛ ۳. علاقه‌ی شدید و مفرطی به فراگرفتن علم داشت و علما و دانشمندان را بسیار عزت و اکرام می‌نمود.^۱

در جایی دیگر از پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ نقل شده که فرمودند: «خداوند دوستی چهار نفر را برای من ضروری و واجب دانسته: علی ﷺ، مقداد بن اسود کندی، ابوذر غفاری و سلمان.»^۲

در این جا برای شناخت بیشتر نسبت به مقام این صحابی بزرگوار نبی مکرم اسلام ﷺ و امام الموحدین علی بن ابی طالب ﷺ، به برخی احادیث و روایات که در این زمینه وارد شده اشاره می‌کنیم تا فضیلت‌های او را بهتر آشکار نماییم.

۱. امام علی ﷺ نام سلمان را «سَلَسَل» گذاشت و او را با این لقب یاد می‌کرد. شاید بدان خاطر که پیامبر ﷺ در شأن سلمان فرموده بود: «سَلَسَلُ الْحِكْمَةِ»؛ سلمان آبشار گوارایی است که حکمت و دانش از او تراوش می‌کند.

۲. امام صادق ﷺ فرمود: «انَّ سَلْمَانَ عَلِمَ اسْمَ الْأَعْظَمِ»؛ سلمان به اسم اعظم آگاهی دارد.^۳

۳. امام باقر ﷺ فرمود: «بعد از رسول خدا ﷺ همه‌ی افراد، جز سلمان، ابوذر و مقداد از راه (صحیح) اسلام متزلزل شدند.»^۴

۴. امام علی ﷺ و امام صادق ﷺ فرمودند: «سلمان علم پیشینیان و آیندگان را می‌داند و او دریایی است که هر چه از آن استفاده شود، کم نمی‌شود و او جزء خاندان ما اهل بیت است.»^۵

۵. پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: «بهشت مشتاق دیدار تو و عمار و سلمان و ابوذر است.»^۶

۱. سلمان محمدی، صص ۶۲ تا ۶۴.

۲. خصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳. الغدير، ج ۸، ص ۳۱۴.

۴. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۷.

۵. اعيان الشيعة، ج ۷، ص ۲۸۶.

۶. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۸.

۷. احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۶. امام کاظم علیه السلام فرمود: «وقتی که روز قیامت می شود، منادی خدا ندا می کند: کجایند حواریون (یاران مخصوص) پیامبر صلی الله علیه و آله که عهدشکنی نکردند و در صراط پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماندند؟ (در این هنگام) سلمان و مقداد و ابوذر بر می خیزند.»^۱

۷. صاحب استیعاب می گوید: از چند طریق روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَنَا لَهُ سَلْمَانُ»؛ اگر دانش در ثریا باشد، همانا سلمان آن را به چنگ آورد.^۲

۸. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «لَا تَغْلُظَنَّ فِي سَلْمَانَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أَطْلُعَهُ عَلَى عِلْمِ الْبَلَايَا وَالْمَنَاسِبِ وَفَصْلِ الْخُطَابِ...»؛ دیگران را در مورد سلمان به اشتباه نیندازید. خدای تبارک و تعالی مرا فرمان داده است تا او را از علم بلایا و مصیبت ها، انساب و فصل الخطاب آگاه کنم و...^۳

۹. امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَحْدِثَانِ سَلْمَانَ بِمَا لَا يَحْتَمِلُهُ غَيْرُهُ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِ اللَّهِ وَمَكْنُونِهِ»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام آن قدر از دانش و علم مکنون برای سلمان سخن گفتند که احدی غیر از او تاب تحمل آن را نداشت.^۴

۱۰. به سلمان فرمان رسید که: سلمان! به منزل فاطمه دخت گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیا که مشتاق دیدار توست. می خواهد به تو تحفه ای دهد که از بهشت به او رسیده است. حضرت زهرا علیه السلام نیز یکی از دعاها را به سلمان آموخت.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «سَلْمَانُ مِنِّي، مَنْ جَفَاهُ فَقَدْ جَفَانِي وَمَنْ آذَاهُ فَقَدْ آذَانِي...»؛ سلمان از من است، هر کس به او جفا کند به من جفا کرده و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است....

۱. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۷.

۲. سلمان فارسی، عاملی، ص ۳۳.

۳. همان.

۴. سلمان فارسی، عاملی، ص ۳۴.

همان.

۱۱. امام صادق علیه السلام به منصور بن بزرج فرمود: «لا تَقُلْ سلمان الفارسی، ولكن قل سلمان محمّدی»؛ نگو سلمان فارسی، اما بگو سلمان محمدی.

۱۲. در ماجرای غزوه‌ی احزاب یا جنگ خندق در سال پنجم هجرت، طبق پیشنهاد سلمان قرار شد در برابر دشمن، خندق (کانال بزرگی به عنوان سنگر) حفر کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله حفر آن را بین مسلمانان تقسیم کرد و برای هر ده نفر کندن چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) را تعیین نمود. سلمان فردی نیرومند و کارآمد بود. مهاجران گفتند: سلمان از ماست (یعنی نام او را در شمار مهاجران قرار دهید). انصار نیز گفتند: سلمان از ماست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سلمان از ما اهل بیت است^۱.

این جمله (سلمان از ما اهل بیت است)، تنها در مورد جنگ خندق گفته نشده، بلکه این تعبیر به طور مطلق از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و برخی امامان دیگر در موارد مختلف آمده است. این تعبیر پر معنی، حاکی است که سلمان از نظر معنوی در جایگاهی والا قرار دارد که جزء اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شده است.

مطالب دیگری که در مورد سلمان گفته شده به طور صریح این موضوع را تأیید می‌کنند. به عنوان نمونه، امام علی علیه السلام در شأن سلمان (در پاسخ حذیفه که درباره‌ی سلمان سؤال کرده بود) فرمود: «ما أَقُولُ فِي رَجُلٍ خُلِقَ مِنْ طِينَتِنَا وَرُوحُهُ مَقْرُونَةٌ بِرُوحِنَا، خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْعُلُومِ بِأَوَّلِهَا وَآخِرِهَا وَظَاهِرِهَا وَسِرِّهَا وَعِلَانِيَتِهَا»؛ من درباره‌ی کسی که از سرشت ما آفریده شده و روحش با روح ما آمیخته شده، چه می‌توانم بگویم. خداوند او را به آغاز و انجام علوم و ظاهر و باطن و رموز دانش‌ها اختصاص داده است^۲.

عارف بزرگ قرن هفتم، محی الدین ابن عربی (متوفی ۶۳۸ ه.ق.) با این که از علمای اهل سنت و حنبلی است، در شرح حدیث «سلمان مِنَّا اهل البیت» می‌نویسد:

همان.

۱. ر.ک: طبقات، ابن سعد، ج ۲، صص ۸۰ تا ۸۵؛ نیز ر.ک: ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۸.
۲. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۸.

«اضافه و پیوند سلمان به اهل بیت علیهم السلام در این عبارت، بیانگر گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مقام عالی طهارت سلمان است؛ زیرا منظور از قرار دادن سلمان به عنوان جزیی از اهل بیت جزء نسبی نیست. بنابراین پیوند مربوط به صفات است. نتیجه این که وجود سلمان از نظر خصلت‌های انسانی با وجود اهل بیت نبوت گره خورده است... پس سلمان در سطح عالی مقام انسانیت در کنار اهل بیت می‌درخشد.^۱

در توصیف سلمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«بَخَّ بَخْ! سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَمَنْ لَّكُمْ بِمِثْلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ عَلِمَ الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ وَهُوَ يَحْرُ لَا يُزْرَحُ»^۲؛ به! به! سلمان جزو خانواده‌ی ما است. شما در کجا مانند سلمان می‌یابید که مانند لقمان حکیم است علم پیشینیان و آیندگان را می‌داند؟ او دریایی است که پایان ندارد.

سلمان و جهاد

بیشتر مورخان و سیره‌نویسان می‌نویسند: نخستین جنگی که سلمان در آن شرکت کرد، جنگ خندق در سال پنجم هجرت بود؛ زیرا پس از آن که از بردگی آزاد گردید نخستین جنگی که پیش آمد خندق بود و سلمان در همین جنگ نقشه‌ی حفر خندق را پیشنهاد کرد و مورد قبول پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد و به فرمان آن حضرت خندق (کانال بزرگ و عمیق) را کردند و وقتی دشمن رسید، نتوانست از آن عبور کند و وارد مدینه گردد و گفت: این نیرنگ را عرب نمی‌دانست. این از عجم است و به قول دکتر مجیب مصری: روزی که پیشنهاد حفر خندق توسط سلمان داده شد در تاریخ اسلام روز مبارکی است؛ روزی که با گذشت زمان فراموش نمی‌گردد و سلمان را در تاریخ اسلام از جاودانه‌ها می‌سازد؛ زیرا حفر خندق نشانه‌ای است که او به روحانیت و معنویت احاطه داشت.^۳

۱. همان، ص ۵۹.

۲. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، صص ۳۶ و ۳۸؛ ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۱.

۳. سلمان فارسی در ترازوی ادب و تحقیق، ص ۱۰۲.

توان جسمی سلمان در جنگ به حدی بود که مطابق نیروی ده نفر در کسندن خندق کارساز بود. سیره‌نویس معروف «برهان الدین الحلبي الشافعی» می‌نویسد: **وَإِنَّمَا وَقَعَ التَّنَافُسُ فِي سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِأَنَّهُ كَانَ رَجُلًا قَوِيًّا يَعْمَلُ عَمَلَ عَشْرَةِ رِجَالٍ فِي الْخَنْدَقِ؛** بین مسلمانان در مورد کمک گرفتن از سلمان (خدا از او راضی باشد) اشتیاق بسیار پیدا شد (هر گروه او را به سوی خود دعوت می‌کرد). او مردی نیرومند و پرتوان بود که به اندازه‌ی ده نفر در حفر خندق کار می‌کرد.^۱

حضور فعال او در این نبرد بسیار مهم مسلمین در جزیره العرب که تعیین‌کننده و اساسی بود عظمت علمی و معنوی و میزان ابتکار و خلاقیت این صحابی گران‌قدر را می‌رساند. سلمان پس از جنگ خندق، در همه‌ی جنگ‌های رسول خدا ﷺ شرکت کرد و حتی برخی معتقدند سلمان آن هنگام که هنوز برده بود در جنگ بدر و احد شرکت نمود و در صف مسلمانان بود؛ چنان‌که مؤلف سلمان در ترازوی ادب و تحقیق نقل می‌کند که سلمان در جنگ احد با دست مبارزه می‌کرد و با اندیشه می‌کوشید.^۲

در جنگ طائف، در سال هشتم هجرت، پس از فتح حنین، مشرکان وارد قلعه طائف شدند که با دروازه‌ها و دژهای بلند محاصره شده بود. مسلمانان مدتی برای فتح قلعه کوشیدند، ولی نتیجه نگرفتند. یکی از کارهای مسلمانان ساختن منجنیق بود. برای ساختن این دستگاه از سلمان نظرخواهی کردند و این وسیله با دخالت و نظارت مستقیم سلمان ساخته شد و سپاه اسلام به وسیله‌ی آن به سوی دشمن سنگ پرتاب می‌کردند. مسلمانان در آنجا با این وسیله نیز نتوانستند قلعه را فتح کنند، ولی رعب و وحشتی سخت بر دل دشمن افکندند که بعدها برای تسلیم و عقب‌نشینی دشمن بسیار مؤثر بود.^۳

۱. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۶۱؛ سیره الحبیه، ج ۲، ص ۳۱۱۳.

۲. سلمان فارسی در ترازوی ادب و تحقیق، ص ۸۸.

۳. رک: سلمان فارسی نخستین مسلمان ایرانی، ص ۱۰۵؛ سلمان فارسی، صادقی اردستانی، صص ۲۱۵ تا ۲۱۷.

سلمان و اهل بیت پیامبر ﷺ

در حقیقت، باید از سلمان به عنوان یار صمیمی و آشنای حقیقی و وفادار به اهل بیت پیامبر ﷺ یاد نمود. در این رابطه نیر گفته‌ها و حکایات بسیاری وجود دارد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌گردد.

یکی از مهم‌ترین موارد ثبات قدم و وفاداری سلمان نسبت به اهل بیت ﷺ موضع او درباره‌ی مسایلی است که پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مورد جانشینی آن حضرت، به ویژه مسأله‌ی سقیفه، پیش آمد. در سقیفه‌ی بنی ساعده غاصبان حکومت، مسیر اسلام ناب را تغییر دادند و خلافت را از خاندان رسول الله ﷺ ربودند. سلمان بر خلاف برخی فرصت‌طلبان و کسانی که به خاطر منافع و مصالح خود سکوت کردند، در سخت‌ترین شرایط، با این که سخت در فشار بود و حتی کتک خورد، از مرز تشیع خارج نشد. هنگامی که ابوبکر به عنوان خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ انتخاب شد، سلمان اعتراض کرد. از سخنان او در این مورد این جمله‌ی فارسی است که فرمود: «کردید و نکردید و ندانید چه کردید»؛ یعنی شما با اظهار شهادتین (گواهی به یکتایی خدا و رسالت محمد ﷺ) اسلام را پذیرفتید، ولی به سخن پیامبر ﷺ در شأن علی ﷺ در روز غدیر تسلیم اسلام نشدید. جمله‌ی «ندانید که چه کردید» یک جمله‌ی سرزنش‌آمیز است؛ یعنی کار شما از روی جهل و گمراهی بوده، نه بر اساس آگاهی و هدایت^۱.

در ماجرای بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین ﷺ برای ابوبکر، سلمان سایه به سایه‌ی علی ﷺ حرکت می‌کرد و در هر فرصتی از آن حضرت دفاع نمود و هرگز او را تنها نگذاشت و آشکارا با این که در خطر سختی قرار داشت به زورگویان اعتراض می‌نمود. هنگامی که پس از امیرالمؤمنین علی ﷺ و زبیر، به اجبار از سلمان بیعت گرفتند، سلمان بیعت گیرندگان را مورد خطاب قرار داده و گفت: «ای فرزندان روزگار! بر شما هلاکت باد! آیا می‌دانید چه گام‌هایی بر زیان خود

برداشتید و چون امت‌های قبل از هوس‌های نفسانی خود پیروی کردید و از سنت پیامبر ﷺ دوری نموده و مقام امامت را از مرکز و اهل آن ربودید؟» سلمان در هر فرصتی به دفاع از حریم علی علیه السلام می‌پرداخت. عمر سر او فریاد کشید که ساکت باش، ولی سلمان به دفاعیات خود ادامه داد. ماجرا شدت گرفت که حضرت علی علیه السلام به سلمان فرمود: سکوت کن. آن‌گاه سلمان سکوت کرد.

در فرازی از سخنرانی سلمان خطاب به مردم چنین آمده است: «ای مردم! وای بر شما! ما را به فلان و فلان چه کار. آیا نادانید یا خود را به نادانی زده‌اید؟ آیا حسود هستید یا خود را به حسادت ورزیدن زده‌اید؟ آگاه باشید، من وظیفه‌ام را انجام دادم و تسلیم فرمان پیامبر شدم و از مولایم که مولا و رهبر همه‌ی مرد و زن با ایمان است، پیروی نمودم که او امیر مؤمنان و سرور اوصیا و پیشوای پیشگامان و برجسته‌ی راه حق و امام راستگویان و شهیدان و صالحان است.»^۱

هنگامی که عمر، مخالفان را تهدید به مرگ کرد، سلمان بعد از خالد بن سعید برخاست و گفت: «الله اکبر! الله اکبر! من با دو گوشم شنیدم و اگر نشینده‌ام هر دو گوشم کرباد که پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی فرا رسد که برادر و پسر عمویم با جمعی از اصحاب در مسجد بنشینند. آن‌گاه گروهی از سگ‌های دوزخ به اطراف او بیایند تا او و اصحابش را بکشند و من شک ندارم که سگ‌های دوزخ از زبان پیامبر ﷺ شما هستند.» عمر با شنیدن این سخن برجهید و به سلمان حمله کرد تا او را بزنند، ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام جلو عمر را گرفت و از کتک زدن سلمان جلوگیری نمود. آن‌گاه علی علیه السلام به اصحابش فرمود: «خدا شما را رحمت کند، برخیزید و از این جا بروید.» آنها از روی اعتراض مجلس را ترک کردند.

در درگیری بیعت گرفتن، پس از آن که با اجبار شدید از حضرت علی علیه السلام بیعت گرفتند، نوبت به یاران علی علیه السلام رسید. هنگامی که نوبت به سلمان رسید، او بیعت نمی‌کرد. یقه‌ی او را گرفتند و آن‌چنان به سویش حمله کرده و برگردنش کوبیدند

۱. احتجاج، طبرسی، ج ۱، صص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ زندگی پر افتخار سلمان فارسی، صص ۷۳ تا ۷۵.

که شکاف برداشت و ورم کرد؛ چنان که سلمان خود می گوید:

«ثُمَّ أَخَذُونِي وَفَرَجُونَا عَنْنِي حَتَّى تَرَكَوْهَا مِثْلَ السَّلْعَةِ ثُمَّ قَتَلُوا يَدَيَّ قَبَايَعُ مُكْرَهًا...» سپس مرا گرفتند و با یورش به گردنم آسیب رساندند، به گونه ای که آن را در حال شکاف و آماس رها نمودند. پس دستم را تاب دادند، آن گاه با اجبار (در ظاهر) بیعت کردم.

عجیب این که سلمان در این شرایط سخت، به عمر گفت: «من گواهی می دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم که به تو فرمود: گناهان و عذاب امت تا روز قیامت بر گردن تو و رفیقت می باشد که با او بیعت کرده ای.»

از دیگر مواردی که میزان تقرب و ارادت سلمان را نسبت به پیامبر ﷺ و خاندان آن حضرت می رساند آن که: به هنگام زفاف حضرت زهرا ﷺ آن حضرت را بر «شهباء» (قاطر مخصوص پیامبر ﷺ) سوار کردند. رسول الله ﷺ فرمان داد که سلمان قاطر را از جلو ببرد و خود از دنبال، آن را می راند.^۱

هم چنین از سلمان نقل شده است که فرمود:

در محضر حضرت زهرا ﷺ بودم، دیدم که فاطمه ﷺ نشسته بود و آسیابی پیش روی او قرار داشت و به وسیله ای آن مقداری جو را آرد می کرد. نگاه کردم و دیدم دسته ای آسیاب خون آلود است و حسین ﷺ که در آن هنگام کودک شیرخواری بود، در گوشه ای خانه بر اثر گرسنگی به شدت گریه می کند. عرض کردم: ای دختر رسول خدا ﷺ! چندان خود را به زحمت نینداز و اینک این فضّه، کنیز شما، در خدمت حاضر است. فرمود: رسول خدا ﷺ به من سفارش نمود تا کارهای خانه را یک روز من و روز دیگر فضّه انجام دهد. دیروز نوبت فضّه بود و امروز نوبت من است. عرض کردم: من بنده ای آزاد شده ای شما هستم. من حاضر به خدمت می باشم. یا آسیاب کردن جو را به عهده ای من بگذار یا پرستاری حسین ﷺ را. فرمود: من برای پرستاری حسین مناسب تر هستم، تو آسیاب کردن را به عهده بگیر. من

مقداری از جو را آسیاب کردم. ناگهان صدای اذان شنیدم به مسجد رفتم و نماز را با رسول خدا ﷺ خواندم. پس از نماز این مطلب را به علی علیه السلام گفتم. آن حضرت غمگین برخاست و به خانه رفت. پس دیدم خندان بازگشت. رسول خدا ﷺ از علت خنده‌اش پرسید. امام علی علیه السلام عرض کرد: نزد فاطمه علیها السلام رفتم، دیدم او به پشت خوابیده و حسین علیه السلام روی سینه‌اش به خواب رفته است و آسیاب در پیش روی او بی آن‌که دستی آن را بگرداند خود به خود می‌چرخد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! آیا نمی‌دانی که برای خدا فرشتگانی است که در زمین گردش می‌کنند تا به محمد و آل محمد ﷺ خدمت کنند؟ این خدمت آنها تا روز قیامت ادامه دارد.^۱

البته درباره‌ی میزان پای‌بندی، علاقه و اخلاص سلمان نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ مطالب و روایات گوناگونی نقل شده است و مناسب است در این جا مطلبی از حضرت ثامن الحجج علیہ السلام نقل شود تا میزان عظمت و حقیقت سلمان بر ما بیشتر مکشوف گردد. چنان‌که نوشته‌اند، جماعتی از شیعیان در خراسان، برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به در خانه‌ی آن حضرت رفتند و اجازه‌ی ورود به منزل طلبیدند. آن حضرت به آنها اجازه نداد. پس از چند روز رفت و آمد به آنها اجازه‌ی ورود داده شد و به محضر آن حضرت رسیدند. آنها هنگام اجازه گرفتن به دربان گفته بودند ما از شیعیان علی علیه السلام هستیم، حضرت رضا علیه السلام به آنها فرمودند:

«وَيَحْكُمُ! إِنَّمَا شِيعَةُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَسَلْمَانَ وَأَبُو ذَرٍّ وَمُقَدَّادَ وَعَمَارَ وَمُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ، الَّذِينَ كَمْ يَتَخَالَفُوا شَيْئاً مِنْ أَوْامِرِهِ»؛ وای بر شما! شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام عبارت بودند از: حسین علیه السلام، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و محمد بن ابوبکر. آنان که هیچ‌گاه از اوامر علی علیه السلام مخالفت نکردند و همواره پیرو آن حضرت بودند.^۲

۱. خرائج، راوندی، به نقل از: بیت الاحزان، ص ۲۰.

۲. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۹.

شایستگی و شخصیت سلمان باعث منزلت ویژه‌ی او نزد پیامبر ﷺ شده بود. در این رابطه امام علی علیه السلام فرموده است:

روزی سلمان در محضر رسول خدا ﷺ نشسته بود. شخص مغروری آمد و سلمان را با کمال گستاخی از محضر آن حضرت دور کرد و خود به جای سلمان نشست. پیامبر ﷺ به قدری خشمگین شد که چشمانش سرخ گردید و رگ آبی میان دو چشمش آشکار شد و با تندی به او گفت: تو مردی را از جایش دور ساختی که خداوند او را در آسمان دوست دارد و رسول خدا ﷺ در زمین، و مکرر دوستی خود را به او آشکار نموده است. تو مردی را دور می‌کنی که هرگاه جبرئیل نزد من می‌آمد، امر می‌کرد تا سلام خدا را به او برسانم. مگر نمی‌دانی که سلمان از من است، هر کس به او جفا کند به من جفا کرده است و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است و هر کس او را دور کند مرا دور کرده است؟ آیا نمی‌دانی سلمان کیست؟ خداوند به من امر کرده تا پیشاپیش او را از هنگام مرگ و بلاهای آینده که به مردم می‌رسد، و از گفتار نشان دهنده‌ی حق از باطل آگاه سازم! آن شخص گستاخ پس از عذرخواهی گفت: مگر سلمان مجوسی (زرتشتی) نبود و سپس مسلمان شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه، او مجوسی نبود، بلکه از روی تقیه (حفظ جان از خطر مرگ) اظهار شرک می‌کرد، ولی در باطن مؤمن و یکتاپرست بود. ای اعرابی! همان‌گونه باش که خداوند فرموده است: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۱ [یعنی: آنچه رسول خدا ﷺ برای شما آورده است بگیرید و از آنچه نهی کرده است خودداری کنید].^۲

علم سلمان

سلمان همه جا و همه وقت با پیامبر ﷺ بود. شب‌ها تا دیروقت محضر رسول خدا ﷺ را ترک نمی‌کرد. طبق نقل برخی از همسران پیامبر، شب‌ها ساعتی را با آن حضرت به خلوت می‌نشست. در نتیجه، سلمان آن‌چنان موقعیتی در حضور

۱. حشر، ۷.

۲. همان، ص ۹۴.

پیامبر به دست آورده بود که او را از خاندان آن حضرت به حساب می‌آوردند. روح سلمان تشنه‌ی فهمیدن و درک کردن بود و دلش می‌خواست هر لحظه بیاموزد و بداند و بشنود و هر لحظه در انتظار فهمیدن مطالب تازه‌تر، لطیف‌تر و دقیق‌تر بود. رسول خدا ﷺ، آن استاد کل که مأموریت غیبی داشت که با هر کس مطابق فهمش سخن بگوید و به اندازه‌ی استعداد و درکش تعلیم دهد، سلمان را با عشق و علاقه می‌پذیرفت و با او انس می‌گرفت و به او چیزهایی تعلیم می‌داد که احدی از اصحاب جز او قوه‌ی تحمل آن را نداشت. زیبایی روح و جلال انسانیت و احساس ظریف و پر جذبه‌ی پیامبر ﷺ آن‌چنان در سلمان اثر می‌گذاشت که روحش سیراب و قلبش پر می‌شد. آری، دست تقدیر، سلمان را به آن جایی که بنا بود برساند، رساند. سلمان به عالی‌ترین نقطه‌ی کمال رسید؛ به طوری که احساس می‌کرد گویی از زیر آسمان سرپوشیده و بسته روزه‌ای به بیرون این عالم گشوده شده که صدای نرم ریزش جریان‌های اعجاز‌آمیز غیبی را در درون خود می‌شنود. به همین سبب است که آورده‌اند او «اسم اعظم» را که رمز دانش اولین و آخرین است می‌دانست.^۱

راجع به علم سلمان از امام باقر ﷺ نقل کرده‌اند که آن حضرت از «فضل بن یسار» پرسید: «آیا می‌دانی معنای این کلمه که حضرت علی ﷺ درباره‌ی سلمان فرمود که «سلمان علم اول و آخر را دارد» چیست؟» فضل گفت: مقصود این است که دانش بنی اسرائیل و دانش رسول الله و دانش علی را داشت.^۲

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: از رسول اکرم ﷺ فضل سلمان را پرسیدم. حضرت فرمود: «ای جابر! سینه‌ی سلمان اقیانوس دانش‌های بی‌پایان است و این امتیاز فقط نصیب سلمان شده که همه‌ی علوم را بداند.» سپس اضافه کرد: «جابر! هر که به سلمان کینه ورزد به خدا غضب کرده و هر که او را دوست بدارد من نیز دوستدار او هستم.»^۳

۱. سلمان نخستین مسلمان ایرانی، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۹۴.

۳. سلمان نخستین مسلمان ایرانی، ص ۹۶.

کرامات سلمان

درباره‌ی کرامات سلمان نیز در روایات و اخبار اسلامی، به ویژه شیعه، مطالب قابل توجهی آمده است که برای شناخت بیشتر این شخصیت ارزشمند به مواردی از آن اشاره می‌شود.

یکی از آن موارد چنین است:

روزی ابوذر غفاری به دیدن سلمان رفت. دیگ غذای سلمان روی آتش بود. به هنگام سخن، دیگ وارونه شد، ولی از آب گوشت آن چیزی نریخت. ابوذر بسیار تعجب کرد. سلمان دیگ را برداشت و روی آتش نهاد. برای بار دوم در حین سخن دیگ سرازیر شد، ولی باز هم چیزی از آن نریخت. ابوذر که شگفت‌زده شده بود از منزل خارج شد و در این باره فکر می‌کرد. ناگاه با علی علیه السلام برخورد کرد. علی علیه السلام از او پرسید: چرا از منزل سلمان بیرون آمدی و چرا ناراحت هستی؟ ابوذر ماجرا را گفت. امام علی علیه السلام فرمود: ای ابوذر! اگر آنچه سلمان می‌داند برای تو بازگو کند [چون اندیشه‌ات کشش آن را ندارد] خواهی گفت: خدا قاتل سلمان را رحمت کند؛ چرا که خیال می‌کنی او این کارها را به وسیله‌ی سحر و جادو انجام می‌دهد. ای ابوذر! سلمان از باب‌های الهی است. کسی که او را درست بشناسد و بپذیرد، مؤمن است و کسی که او را انکار کند و فضایل او را نپذیرد، کافر است و سلمان از ما اهل بیت است.^۱

از خبرهای غیبی سلمان این بود که سال‌ها قبل از جنگ جمل، شتری را برای فروش به مدینه آوردند. سلمان آن شتر را زد. به سلمان گفتند: این حیوان است، چرا آن را می‌زنی؟ سلمان در پاسخ گفت: این شتر، حیوان نیست؛ بلکه عسکر پسر کنعان جنی است و به صاحبش می‌گفت: این عسکر را در این جا نفروش. آن را به محل «حوأب» ببر و در آنجا پول خوبی برای آن می‌دهند. آن شتر را در مدینه به هفتصد درهم خریدند و همان‌گونه که سلمان پیشگویی کرده بود عایشه در جنگ

۱. زندگی پر افتخار سلمان فارسی، ص ۱۶۶.

جمل بر آن شتر سوار شد و به جنگ علی علیه السلام و سپاهش پرداخت. به راستی، چرا سلمان آن شتر را می‌زد؟ و این زدن چه پیامی داشت؟ سلمان با زدن این شتر می‌خواست تنفر خود را از هر چیزی که وسیله و عامل کمک به افرادی است که به جنگ با اولیای خدا می‌روند آشکار کند و پیوند مقدس خود را با علی علیه السلام اظهار نماید و به مسلمانان پیام دهد که خشم و نفرت خود را از حامیان باطل آشکار کنید و به اولیای خدا بپیوندید.^۱

«مسیب بن نخبه فزاری» جزو رؤسا و فرماندهان عراق بود. وی از جمله شصت نفری است که در جنگ «یرموک» برای سرکوب لشکر شصت هزار نفری «غسان» شرکت داشت. مسیب می‌گوید:

وقتی سلمان به دیار ما، عراق، آمد - ظاهراً برای طرح شهرسازی کوفه - من هم جزو افرادی بودم که به استقبال او رفتیم. آن‌گاه که به سرزمین کربلا رسیدیم، سلمان گفت: «هنا مصارع اخوانی، هناك حالهم، هنا مناخ رکابهم، هنا مهراق دمانهم، يقتل بها ابن خیر النبیین ویقتل بها خیر الآخرين»؛^۲ این جا قتلگاه برادران من است. در این جا بار و اثاث خویش را به زمین می‌گذارند. این جا خوابگاه آنان است و شتران خود را برای همیشه خواهند خوابانید. در این جا خون‌های مقدس آنان بر زمین ریخته خواهد شد. در این سرزمین فرزندان بهترین پیامبران کشته خواهد شد. در این مکان بهترین بازماندگان خاندان رسالت شربت شهادت خواهند نوشید.

بعد به سرزمین «حروراء» که محل اجتماع خوارج نهروان بود، رسیدیم. سلمان پرسید: نام این مکان چیست؟ گفتیم: حروراء. آن‌گاه افزود: از این جا بدترین لاحقین خروج کرده‌اند و بعد از این هم بدترین لاحقین خروج خواهند کرد؛ اما وقتی به کوفه رسیدیم گفت: «هذه قبة الاسلام»؛ این جا بارگاه اسلام است.^۳

۱. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، صص ۶۶ و ۶۷.

۲. سلمان فارسی، صادق، ص ۲۸۶.

۳. همان، ص ۲۸۷.

باز در مورد خبر دادن سلمان از واقعه‌ی عاشورا و سرزمین کربلا آورده‌اند: در ماجرای قیام امام حسین (ع) و حرکت آن حضرت از مکه به سوی کوفه، گروهی از همراهان «زهیر بن قین» نقل کردند که ما همراه کاروان زهیر از مکه به سوی مدینه حرکت می‌کردیم، ولی نمی‌خواستیم با کاروان امام حسین (ع) هم‌منزل گردیم؛ چرا که تصمیم نداشتیم حسین (ع) را یاری کنیم. با این وجود، در یکی از منزل‌گاه‌ها، کاروان ما با کاروان امام حسین (ع) به هم نزدیک شد. ما مشغول خوردن غذا بودیم. ناگاه مردی از جانب حسین (ع) آمد و گفت: ای زهیر بن قین! همانا امام حسین (ع) مرا به سوی تو فرستاده است که بگویم به نزد او بروی. زهیر و ما آنچه را در دست داشتیم به زمین گذاشتیم. سکوت مجلس ما را فرا گرفت. ناگاه «دیلیم» همسر زهیر به او چنین گفت: سبحان الله! آیا پسر پیامبر خدا (ص) شما را به سوی خود دعوت می‌کند و شما نزد او نمی‌روید؟ چه می‌شود اگر نزد او بروی و سخنش را بشنوی و سپس بازگردی؟! و

زهیر از سخن همسرش تکان خورد و برخاست و نزد امام حسین (ع) رفت. چیزی نگذشت که شادمان بازگشت؛ به گونه‌ای که صورتش می‌درخشید. سپس دستور داد تا خیمه‌ها را برچینند و بارها و وسایل سفر او را به سوی امام حسین (ع) ببرند. آن‌گاه گفت: هر کس می‌تواند همراه من بیاید وگرنه این جا آخرین دیدار من با شما است. پس از آن به یاران خود روی نموده و گفت: ما در فتوحات اسلام به نبرد «بلنجر» رفتیم و خداوند ما را پیروز کرد و غنائم بسیاری به دستمان آمد. در این غزوه سلمان فارسی همراه ما بود و به ما گفت: آیا از آنچه به دست آورده‌اید خشنودید؟ گفتیم: آری. سلمان گفت: هنگامی که سرور جوانان آل محمد (ص) حسین (ع) را دیدار کنید، آن‌گاه از جنگ کردن همراه او از این غنیمت‌ها که امروز به دست شما رسیده است شادمان‌تر خواهید بود. زهیر به حسین بن علی (ع) پیوست و با او بود تا این که در رکابش در روز عاشورا به شهادت رسید.^۱

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۱؛ ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، صص ۶۲ و ۶۳.

در این جا ما سلمان را به عنوان مجاهدی پیکارگر در جبهه‌ی اسلام بر ضد کفر می‌نگریم و هم او را در اوجی از کرامات می‌بینیم که خبر از آینده می‌دهد و به یاد جهاد بزرگ امام حسین علیه السلام افتاده است و همان جا برای امام حسین علیه السلام سرباز جانباز آماده می‌سازد.

زهد و ساده‌زیستی سلمان

در باب زهد سلمان نیز حکایات و مطالب فراوانی نقل شده است. شخصیت او در نزد زهاد و عرفا و حتی متصوفین برجسته بوده و هست و بالاترین نوع آن را می‌توان در زمان حاکمیت و فرمانداری او در مداین مثال زد که در جای خود به آن پرداخته می‌شود. اما در این جا مناسب است نمونه‌هایی از زهد او را ذکر نماییم:

۱. ابووائل می‌گوید: با دوستم به ملاقات سلمان رفتم و مهمان او شدیم. گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از تکلف نهی نکرده بود، خود را به زحمت انداخته و غذای خوبی را برای شما آماده می‌کردم. پس نان و نمک حاضر کرد. دوستم گفت: اگر سبزی هم می‌بود بهتر بود. سلمان برخاست و آفتابه‌ی خود را برد و آن را نزد سبزی فروش گرو گذاشت و مقداری سبزی گرفت و آورد. در پایان دوستم گفت: خدایا شکر که ما را به این غذای ساده قانع کردی. سلمان گفت: «لو قنعت رزقک لم تکن مطهرتی مرهونة»؛ اگر تو اهل قناعت بودی آفتابه‌ی من گرو نمی‌رفت.^۱

۲. در هنگام حکومت سلمان در مداین حقوق سالانه‌ی او پنج هزار (درهم یا دینار) بود و از دسترنج کار خود مانند حصیربافی زندگی خود را تأمین می‌کرد. او روپوشی داشت که قسمتی از آن را می‌پوشید و قسمتی از آن را فرش خود نموده بود. او خانه‌ای نداشت، بلکه سایه‌ی دیوارها و درخت‌ها را محل سکونت خود قرار می‌داد. شخصی از ارادتمندان او گفت: اجازه بده خانه‌ای برای تو بسازم تا در آن سکونت کنی. سلمان در پاسخ گفت: نیازی به آن ندارم. آن شخص همواره از سلمان می‌خواست که چنین اجازه‌ای را به او بدهد تا این که روزی وصف

۱. زندگی پر افتخار سلمان فارسی، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

خانه‌ای را که می‌خواست برای سلمان بسازد به سلمان گفت که: خانه‌ای برای بسازم که اگر در میان آن پاهایت را دراز کنی به دیوار آن اصابت نماید. سلمان به ساختن چنین خانه‌ی ساده‌ای اجازه داد. آن شخص چنین خانه‌ای را برای سلمان ساخت.^۱

۳. سلمان در بستر مرگ گریه می‌کرد. سعد بن ابی وقاص راز گریه‌ی او را پرسید. در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ با ما عهد کرد که توشه‌ی هر یک از شما از دنیا به اندازه‌ی توشه‌ی یک مسافر باشد، ولی در کنار من این اثاثیه‌ها را می‌بینی. از این رو، نگران هستم.^۲

۴. شخصی از سلمان پرسید: چرا لباس نو نمی‌پوشی و به لباس کهنه و ساده قناعت می‌کنی؟ او در پاسخ گفت: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَأَذَا أُعْتُقْتُ يَوْمًا لَبِثْتُ»؛ همانا من بنده هستم. هر گاه روزی آزاد شدم لباس نو خواهم پوشید.^۳

۵. روزی خلیفه‌ی دوم از سلمان پرسید: من شبیه پادشاهان هستم یا شبیه خلیفه‌ی پیامبر اسلام ﷺ؟ سلمان در پاسخ فرمود: اگر تو از مالیات مسلمانان که از اراضی آنها به دست آمده یک درهم یا کمتر یا بیشتر بگیری پس آن را در راه باطل مصرف نمایی شاه هستی و گر نه خلیفه می‌باشی. عمر از نصیحت از دل برخاسته‌ی سلمان تحت تأثیر قرار گرفت و گریست.^۴

۶. در احیاء العلوم غزالی نقل شده است: گاهی عمر بن الخطاب به سلمان می‌گفت: عیوب مرا بگو. روزی با سلمان رو به رو شد و به او گفت: چه چیز از ناحیه‌ی من به تو می‌رسد که آن را ناخوش داری؟ سلمان در جواب گفت: تو بر سر یک سفره دو گونه خورش می‌گذاری و تو دارای دو لباس حُلّه (لباس مخصوص یمنی) هستی که یکی را شب و دیگری را در روز می‌پوشی.^۵

۱. همان.

۲. زندگی پر افتخار سلمان فارسی، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۱۲۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۹.

۵. زندگی پر افتخار سلمان فارسی، ص ۱۲۸.

خدمات دیگر سلمان

درباره‌ی مقام و منزلت علمی سلمان مطالب بسیاری نقل شده است. افزون بر اشاراتی که درباره‌ی دانش و مرتبه‌ی رفیع علمی او از زبان معصومین علیهم‌السلام بیان شده و همچنین تدابیر او در حفر خندق و نیز مسأله‌ی منجیق در غزوه‌ی طائف، در لایه‌لای متون و منابع تاریخی مسلمین از برخی کارها و تلاش‌های علمی دیگر سلمان نیز سخن به میان آمده است. از جمله این که سلمان از همان آغاز آشنایی و دلبستگی به آیات قرآن در این اندیشه و نیاز بود که آیات قرآن را به زبان فارسی برای مردم خود ترجمه کند. متأسفانه امروز ترجمه‌ای از قرآن به روایت سلمان در دست نیست و بسیاری بر این باورند که ترجمه‌ی تفسیر طبری نخستین ترجمه‌ی قرآن به زبان فارسی است. اما در مآخذ قابل توجه، سلمان را نخستین کسی می‌دانند که با اجازه‌ی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ترجمه‌ی فارسی آیات قرآن پرداخت. از جمله کسانی که به این موضوع اشاره داشته‌اند می‌توان از «شهور ابوالمظفر اسفراینی» مؤلف تفسیر تاج التراجم یاد نمود. هم‌چنین شمس‌الائمه، محمد بن احمد بن سهل السرخسی (م ۴۸۳ ه. ق) نیز در جلد اول المبسوط به ترجمه‌ی قرآن کریم به زبان فارسی توسط سلمان اشاره دارد.^۱ سرخسی در همان کتاب آورده است که سلمان سوره‌ی فاتحه را بنا به درخواست ایرانیان به فارسی برگرداند و به نزد آنان فرستاد تا در نماز بخوانند.^۲

برخی از بزرگان علمای شیعه چون شیخ طوسی در فهرست، نجاشی در کتاب و دیلمی در ارشاد القلوب و برخی دیگر، به تصنیفی از سلمان به نام جاثلیق یاد کرده‌اند. این کتاب شامل مذاکرات علی علیه‌السلام با اسقف اعظم روم است که با قلم سلمان فارسی نوشته شده و در حقیقت تقریرات و مصاحبه‌ی امیرالمؤمنین

۱. بردمی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی، ص ۱۷۱.

۲. سلمان فارسی در ترازوی ادب و تحقیق، ص ۱۷۸.

علی علیه السلام است که به قلم سلمان نگارش یافته و در پاره‌ای از منابع هم مطالب کتاب مذکور درج شده است.^۱

حتی زمانی که سلمان عهده‌دار فرمانداری ولایت مداین بود، گویا در همان بنای تاریخی مداین برای مردم شهر برنامه‌ی آموزش و درس قرار داد؛ چنان که نقل شده است جمعی حدود هزار نفر در مجلس درس او حاضر می‌شدند و سوره‌ی یوسف را برای آنان تفسیر می‌کرد. (انتخاب این سوره شاید از این رو بود که هم داستان آن شیرین و جالب و در سطح عموم مردم بود و هم درس کشورداری، امانت، عفت، تقوا، تعاون، همکاری و توسعه‌ی کشاورزی را می‌آموخت و هم عاقبت ناخوشایند مجرمان را نشان می‌داد)^۲. سلمان عامل مهمی در توسعه‌ی اسلام در ایران بود؛ به طوری که در برخی از متون تاریخی آمده است: پس از آن که سلمان در مداین استقرار یافت و اصفهان فتح شد برای دیدار زادگاهش یعنی روستاهای جی به اصفهان رفت و مدتی در آنجا ماند و به رسیدگی امور مذهبی مردم آنجا پرداخت.^۳

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

سلمان در فتح ایران

در زمان خلیفه‌ی دوم، در سال شانزده هجری قمری، سپاه اسلام شهرهای ایران را یکی پس از دیگری آزاد کرد و در جنگ بزرگ قادسیه لشکر ایران شکست سختی خورد و زمینه‌ی آزادسازی شهر مداین فراهم گردید. شهرها و قلعه‌های مداین ماه‌ها در محاصره‌ی سپاه اسلام بود؛ سپاهی که از شصت هزار نفر تشکیل می‌شد. در رأس سپاه اسلام افرادی مانند سعد بن ابی وقاص، سلمان فارسی و حذیفه بن یمان بودند. فرمانده‌ی سپاه سعد وقاص بود، ولی سلمان به عنوان رائد (ناظر و جلودار و راهنما) و داعیه (روحانی دعوت کننده به اسلام) در پیشاپیش سپاه قرار

۱. ر.ک: سلمان نخستین مسلمان ایرانی، صص ۱۷۲ تا ۱۸۴؛ سلمان فارسی، صادقی اردستانی، صص ۱۴۱ تا ۱۴۸.

۲. ر.ک: حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۳؛ ایرانیان سلمان در صدر اسلام، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۳. معجم البلدان، ص ۱۹۶.

داشت. هر شهری که گشوده می‌شد سلمان مراقب بود که در آن قتل و غارت نشود و انضباط اسلامی و اخلاق رعایت شود. او پس از سال‌ها دوری، اکنون به کشورش ایران بازگشته بود تا شاهد آزادی توده‌های محروم و ستم‌دیده شود و کاخ‌ها و ثروت‌های چپاول شده توسط شاهان را در اختیار محرومان بگذارد. سلمان برای این آمده بود که مبادا از ناحیه‌ی برخی از منافقان مسلمان‌نما که در سپاه اسلام رخنه کرده بودند، به ملت ایران ستمی گردد.

در آستانه‌ی پیروزی هر شهری سلمان به زبان فارسی در طی سه روز سه بار مردم را به دین اسلام دعوت می‌کرد تا به آنان که به اسلام جذب می‌شوند آسیبی نرسد. خلاصه‌ی دعوت سلمان از مردم چنین بود: من از شما هستم و به شما علاقه‌مندم و سه بار شما را به پذیرش اسلام دعوت می‌کنم. اگر به اسلام گرویدید برادران ما خواهید شد و در کنار ما قرار می‌گیرید، آن‌گاه بر اساس تعاون و برادرانه زندگی می‌کنیم و از امکانات یکدیگر بهره‌مند خواهیم شد و گرنه باید به حکومت اسلامی «جزیه» (مالیات سرانه‌ی سالانه) پرداختید و در صورت نپرداختن جزیه آماده‌ی جنگ شوید و خداوند خیانت‌کنندگان را دوست ندارد^۱.

به این ترتیب، در ماه صفر سال شانزدهم هجری، مداین مقر فرمانروایی امپراطوری ساسانی فتح گردید و کاخ مداین تبدیل به محل نماز و تبلیغ اسلام و تدریس و اقامه‌ی نماز جمعه و جماعت و بررسی مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اسلام شد.

سلمان در مداین

سلمان پس از فتوحات عمده‌ای که توسط سپاه اسلام در ایران صورت گرفت به مدینه بازگشت و هم‌چنان برای سامان بخشیدن امور مسلمانان در صحنه بود. از طرفی، مداین از نظر اهمیت یک مرکز حساس بود که برای اداره‌ی آن به یک استاندار کاردان، پارسا، مدیر و هوشمند نیاز بود تا اسلام را به طور شایسته در آن

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۷۳؛ ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، صص ۱۰۸ تا ۱۰۹.

سرزمین جایگزین افکار و آداب و رسوم پیشینیان سازد.

چه کسی می‌توانست چنین کار مهمی را به عهده بگیرد؟ پاسخ این بود که سلمان شایسته‌ی این کار است. خلیفه‌ی دوم با صلاح‌دید امام علی علیه السلام، سلمان را برای فرمانروایی مداین برگزید. سلمان به مداین آمد و با نظارت دقیق خود، هم اداره‌ی امور مادی را به عهده گرفت و هم عهده‌دار ارشاد و تبلیغ آنجا گردید.

ساده‌زیستی سلمان در شهری که کانون امپراطوری بزرگ شرق، یعنی مرکز ساسانیان بود قابل توجه است. سلمان بر خلاف فاتحان روزگار که پس از کشورگشایی با به دست آوردن غنائم و موقعیت‌ها، دارای ثروت‌های افسانه‌ای می‌شوند بسیار ساده می‌زیست؛ چرا که او به مرام مولای خود علی بن ابیطالب علیه السلام عمل می‌نمود. سلمان وقتی که وارد مداین شد به کاخ باشکوه آنجا پا نگذاشت و آن را برای سکونت خود برنگزید. حتی خانه‌ی معمولی برای خود انتخاب نکرد، بلکه در سایه‌ی درخت‌ها و دیوارها سکونت می‌کرد و دادگاه او دکانی در بازار بود که محل سکونت او نیز معمولاً همان جا واقع شده بود.

برخی می‌نویسند خانه‌ی او حجره‌ی ساده‌ای بود که با اصرار حذیفه بن یمان ساخته شد. روزی همین اتاق محقر او آتش گرفت. او قرآن و شمشیرش را برداشت و از آنجا خارج شد و گفت: «سبک‌باران این گونه نجات می‌یابند».

شخصی به خانه‌ی او آمد. در خانه‌اش چیزی جز شمشیر و قرآن نیافت. با تعجب پرسید: در این خانه چیزی جز شمشیر و قرآن نمی‌یابم. سلمان گفت: «خانه‌ی وحشتناکی در پیش داریم، به زودی زندگی خود را به آنجا می‌بریم» و منظورش قبر بود.^۱

هنگامی که سلمان در مداین بود همواره به وسیله‌ی نامه از رهنمودهای امام علی علیه السلام بهره‌مند می‌شد.^۲ خلیفه‌ی دوم در هنگام حاکمیت سلمان در مداین با

۱. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۱۱۷.

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۸.

توجه به گزارش برخی عواملش در آنجا برای او نامه‌ای نوشت و سلمان را به خاطر پنج موضوع مورد سرزنش قرار داد:

«اول این که در مورد حذیفه بن یمان فرمانروای سابق مداین خبرهایی به من می‌رسد. او را تحت نظر بگیر؛ چرا که در این مورد کوتاهی می‌کنی.^۱

دوم این که شنیده‌ام حصیربافی می‌کنی و نان جوین می‌خوری (یعنی با این کار شخصیت و مقام استاندار اسلامی شکسته می‌شود).

سوم این که چرا حقوقی که برای تو تعیین شده و به تو می‌رسد در زندگی خود مصرف نمی‌کنی؟

چهارم این که این روشی که تو برگزیده‌ای، حکومت را نزد مردم آنجا خوار و پست می‌نماید (یعنی عرب را در برابر عجم کوچک می‌کند) تا آنجا که مردم از تو نمی‌ترسند و بار خود را بر دوش تو می‌نهند، تو را پلی قرار داده‌اند و روی آن راه می‌روند، این امور موجب سرشکستگی حکومت می‌گردد.

پنجم این که باید مردم تحت تأثیر حکومت قرار گیرند و شکوه حکومت آنها را مجذوب سازد.»

پاسخ سلمان به عمر بن خطاب جالب و قابل توجه است. فرماندار مداین پس از حمد و ستایش پروردگار جواب خلیفه‌ی دوم را داده است که به اختصار در این جا نقل می‌گردد:

«۱. نوشته بودی درباره‌ی رفتار حذیفه بن یمان تحقیق و نظارت نمایم و نیک و بد او را برای تو گزارش کنم، ولی خداوند مرا از این کار (سوء ظن به مؤمن و تجسس و بدبینی و بدگویی) نهی کرده است.

۲. حصیربافی و نان جو خوردن من عیب نیست. سوگند به خدا، بافتن حصیر و خوردن نان جو و بی‌نیازی از افزون‌خواهی، نزد خدا بهتر و به تقوا نزدیک‌تر

۱. با توجه به این که حذیفه بن یمان از شخصیت‌های برجسته و پاک و معتقد و از صحابه‌ی خاص پیامبر ﷺ و علی ﷺ و از شیفتگان خاندان عصمت بود. سلمان به درستی و اخلاص و ایمان او به طور کامل اعتقاد داشت و گزارش گزارش‌کنندگان به علت افشاگری او درباره‌ی منافقان بود. به این علت سلمان بازجویی و تحت نظر گرفتن او را یک نوع توهین به موقعیت و مقام برجسته‌ی او می‌دانست.

است از طمع به حق مردم و ادعای بی جا. من پیامبر ﷺ را می دیدم که نان جو می خورد و از آن خشنود بود نه غمگین.

۳. در مصرف حقوق خود در راه آسایش زندگی ام، سوگند به خدا، آنچه را که دندان هایم خرد کند و از گلویم پایین رود، خواه گندم باشد یا مغز کله ی گوسفند یا سبوس جو، برایم یکسان است و من حقوق ماهیانه ی خود را برای روز نیاز و بیچارگی ام (روز قیامت) مصرف کرده ام.

۴. اما این که خیال کرده ای من حکومت را با این رفتارم خوار می کنم و شخصیت خود را سبک می نمایم تا آنجا که مردم مرا پلی برای مقاصد خود قرار می دهند، این را بدان که خواری در راستای اطاعت پروردگار در نزد من از عزت در نافرمانی او بهتر است. وانگهی پیامبر ﷺ را دیدم با داشتن مقام بزرگ نبوت، به توده ی مردم نزدیک می شد و با آنها انس می گرفت، آن چنان که گویی جزء آنان است. غذایش نرم نبود، لباس خشن می پوشید و همه ی مردم از قریش و از عرب و عجم و سیاه و سفید در نظرش یکسان بودند.

۵. من این جا نیامده ام که مردم را تحت فشار قرار دهم. من آمده ام با ارشاد و راهنمایی، حدود الهی را به پا دارم و همه ی مردم را با تعلیمات اسلام آشنا کرده و پاکسازی نمایم. من در این راستا مطابق [نظر] حضرت علی علیه السلام رفتار می کنم و راه او را می پیمایم. این را بدان که اگر خداوند سعادت و رشد این مردم را می خواست کسی را که عالم ترین و بهترین اصحاب پیامبر ﷺ بود یعنی علی علیه السلام را بر آنها می گماشت. اگر این امت از خدا می ترسید و از دستورات پیامبر ﷺ پیروی می کرد تو را امیر مؤمنان نمی نامید. هر گونه که می خواهی داوری کن. این دنیا گذرگاه است. به عفو خدا و تأخیر عقوبت الهی مغرور مباش و بدان که به زودی به کفر ظلم خود هم در دنیا و هم در آخرت خواهی رسید و به زودی از آنچه تا کنون یا در آینده انجام بدهی بازخواست خواهی شد و حمد و سپاس مخصوص خدای یکتاست.^۱ این سخنان بیانگر آزادگی و صلابت و شهامت فوق العاده ی سلمان است. به

هر حال، سیره و روش سلمان در حکومت و زمامداری می‌تواند الگوی مناسب و ارزشمندی برای هر حاکم و والی مسلمانی به شمار آید.

پیش از این درباره‌ی خصوصیات و ویژگی‌های سلمان، خاصه زهد و ساده‌زیستی او، مطالبی ذکر شد. در این جا مناسب است نمونه‌ای از حکایات دوران زمامداری او را در مداین بازگو نماییم.

شخصی می‌گوید: سلمان را می‌دیدم که گاهی گوشت می‌خرید و آن را می‌پخت و بینوایان را دعوت می‌کرد و آنها می‌آمدند و کنار سفره‌ی سلمان با شخص سلمان می‌نشستند و از آبگوشت او می‌خوردند و او شاد بود که با آنها مأنوس است و هم‌نشینی با آنان را دوست دارد.^۱

نقل کرده‌اند روزی شخص غریبی از شام به مداین آمد. او مسافر تازه واردی بود و سلمان فرمانروای مداین را نمی‌شناخت. بار علفی بر دوش کشیده و رنج سفر از یک سو و سنگینی از سوی دیگر او را خسته کرده بود و منتظر بود از کسی خواهش کند تا او را کمک نماید. ناگاه شخصی را که سیمای ظاهرش به کارگراها شباهت داشت دید. او سلمان بود. صدا زد: ای بنده‌ی خدا! بیا این بار مرا تا فلان جا حمل کن. سلمان بی آن‌که خم به ابرو بیاورد، با کمال اشتیاق و اخلاص، بار علف آن مسافر غریب را به دوش خود کشید و به سوی مقصد حرکت کردند. در مسیر راه وقتی مردم سلمان را می‌دیدند احترام می‌گذازدند و در محلی در مسیر راه، جمعی از مردم با تعظیم خاصی گفتند: سلام بر امیر! سلام بر امیر! مسافر کم‌کم فهمید که آن شخص، مورد احترام همه‌ی مردم است و او را با عنوان امیر خطاب می‌کنند. ناگهان دید جمعی به سرعت آمدند تا بار از او بگیرند و به مسافر گفتند: مگر تو این شخص را نمی‌شناسی. این، سلمان، فرمانروای مداین است. مسافر شامی سخت شرمند شد و به عذرخواهی پرداخت. نزد سلمان آمد و عاجزانه خواست که او را ببخشد و بار را به او تحویل دهد، ولی سلمان به او گفت: تا این بار به مقصد نرسانم به تو نخواهم داد.^۲

۱. ر.ک: ایرانیان سلمان در صدر اسلام، ص ۱۴۷.

۲. ر.ک: حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۳.

در مورد تشویق او به تحصیل دانش آمده است:

روزی سلمان در مداین با مردی کنار رودخانه‌ی دجله آمدند. آن مرد از آب دجله آشامید. سلمان به او گفت: باز هم بیاشام. او گفت: سیراب شدم و دیگر میل ندارم. سلمان فرمود: آیا این مقدار آبی که از رودخانه‌ی دجله آشامیدی چیزی از آن کم شد؟ او گفت: از این همه آب فراوان مگر چیزی با نوشیدن من کم می‌شود؟ سلمان گفت: علم و دانش نیز چنین است، هر چه از آن بیاموزی، چیزی از آن کم نمی‌شود. بنابراین تا توان داری در کسب دانش جدیت کن و از دریای علم بهره بگیر.^۱

سلمان از نگاه فرق

سلمان گذشته از مقام والایی که نزد شیعیان دارد در نزد مذاهب و فرق اهل سنت نیز مورد تکریم و منزلت است. هم‌چنین صنعت‌کاران و اصناف پس از قرون اول (هجری) سلمان را اولین صنعت‌کار می‌دانستند؛ زیرا وی شنا کردن، خندق ساختن و صنایع دستی می‌دانست و او بود که اول بار مأمور شد که سر اصحاب و یاران پیامبر ﷺ را بتراشد.^۲

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

به سوی معبود

سرانجام سلمان، پس از عمری تلاش و مجاهدت در یافتن حق و حقیقت، به آن دست یافت و به رستگاری کامل نایل گردید. او همواره با درایت و درستی و صحت و عافیت تمام از همه‌ی گذرگاه‌های پر پیچ و خم زمان خود به سلامتی عبور کرد. به ویژه هنگامی که بسیاری به حق، پشت پا زدند و از ولایت امام علی علیه السلام عدول نمودند، سلمان با استواری راست‌قامت ماند و به فرموده‌ی امام باقر علیه السلام: «كَانَ سَلْمَانٌ مِنَ الْمُتَوَسِّمِينَ»؛ سلمان از هوشمندان بود.^۳

۱. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۱۴۲.

۲. ر. ک: سلمان پاک، صص ۱۲۲ - ۱۲۴.

۳. به نقل از: بهجة الآمال، ج ۴، ص ۴۱۲، مندرج در: ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۶۷.

سلمان از سال ۱۶ تا سال ۳۴ یا ۳۵ هجری در مداین به فرمانروایی پرداخت تا این که روزهای آخر عمر پربارش فرارسید.

زاذان، که اصلاً ایرانی بود و از شیعیان و دوستان مخلص حضرت علی علیه السلام گردید و در مداین در اواخر عمر سلمان، خدمتکار و شاگرد مخصوص سلمان به شمار می آمد، می گوید: هنگامی که مولایم سلمان در بستر مرگ قرار گرفت به او گفتم: وقتی که شما از دنیا رفتی چه کسی شما را غسل می دهد؟ سلمان فرمود: آن کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد. گفتم: او امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که اکنون در مدینه است و فاصله ی بین مدینه و مداین بسیار دور است. سلمان فرمود: همین که هنگام مرگ چانه ام را بستی صدای پای او را می شنوی که علامت وارد شدن اوست و پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین به من خبر داده است. زاذان می گوید: در بالین سلمان بودم. همین که از دنیا رفت چانه اش را بستم ناگهان صدای پای حضرت صلی الله علیه و آله را شنیدم. به جلو رفتم، چشمم به جمال منور علی علیه السلام افتاد. دیدم از مرکب پیاده شد. [به امداد الهی با طی الارض در چند لحظه از مدینه به مداین آمد.]

آن حضرت به من فرمود: سلمان وفات کرد؟ گفتم: آری، ای مولای من! حضرت کنار جنازه ی سلمان آمد و روپوش را از روی سلمان برداشت. دیدم سلمان لبخند می زند. امام علی علیه السلام خطاب به سلمان فرمود: «مرحباً یا ابا عبدالله اَلْقَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ فَقُلْ لَهُ مَا مَرَّ عَلَى أَخِيكَ مِنْ قَوْمِكَ»؛ آفرین و خوشا به حال تو ای ابا عبدالله! هنگامی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات نمودی به او بگو که از ناحیه ی قوم تو چه رنج ها به من رسید.

آن گاه حضرت علی علیه السلام بدن سلمان را غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز گزارد. در نماز تکبیرها را بلند می گفت. دیدم دو نفر به او اقتدا کرده اند. بعد از نماز از آن حضرت پرسیدم: آن دو نفر چه کسانی بودند؟ و چرا شما تکبیرها را با صدای بلند گفتید؟ در پاسخ فرمود: آن دو نفر یکی برادرم جعفر طیار بود و دیگری خضر پیامبر بود که در نماز بر جنازه ی سلمان حاضر شده بودند و با هر یک از این دو نفر،

هفتاد صف از فرشتگان بود که در هر صفی هزار هزار فرشته در نماز شرکت کردند.^۱ در آغاز این روایت ذکر شده است: جابر بن عبدالله انصاری می گوید: ما در مدینه نماز صبح را پشت سر علی عليه السلام به جماعت خواندیم. پس از نماز به ما رو کرد و فرمود: «أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكُمْ فِي أَخِيكُمْ سَلْمَانَ»؛ خداوند پاداش شما را در مورد برادران سلمان فراوان کرد. حاضران متقابلاً به آن حضرت تسلیت گفتند. حضرت علی عليه السلام عمامه یادگار پیامبر صلى الله عليه وآله را بر سر نهاد و زره آن حضرت را پوشید و عصا و شمشیر آن حضرت را برداشت و سوار بر مرکب شد. به قنبر فرمود: «ده گام بشمار». قنبر می گوید: ده گام شمردم: ناگهان خود را در کنار خانه ی سلمان در مداین دیدم.^۲

مرقد شریف حضرت سلمان در مداین در پنج فرسخی بغداد، نزدیک طاق کسری قرار داد. این بقعه ی ساده یک جهان شکوه معنوی را در خود جای داده است و به راستی چنین است که در زیارت نامه ی او می خوانیم:

از خداوند می خواهم.... مرا بر حیات تو زنده بدارد و بر ممات تو بمیراند. تو همانی که عهد خود را نشکستی.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

منابع

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، بی نا، بی تا.
۲. ابونعیم اصفهانی، ذکر اخبار اصفهان، ترجمه: دکتر نورالله کسایی، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
۳. ابونعیم اصفهانی، حلیۃ الاولیاء، لبنان، بیروت.
۴. ابونعیم اصفهانی، ذکر اخبار اصفهان، تحقیق: سیدحسن کسری، بیروت، دارالکتب العلمیه، طبع الاولی، ۱۴۱۰ ق.

۱. سلمان فارسی، ملکی، ص ۴۳.

۲. زندگی پر افتخار سلمان فارسی، صص ۲۰۱ - ۲۰۴.

۵. الهامی، داوود، سلمان نخستین مسلمان ایرانی، قم، چاپ اول، ۱۳۶۱ ش.
۶. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی تا.
۷. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ترجمه: محمد تقی واحدی، تهران، کتابخانه‌ی بزرگ اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۸. حلبی، علی بن برهان الدین، سیره الحلبیه، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۹. حموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق.
۱۰. ریاحی، محمد حسین، مشاهیر زنان اصفهان، اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، اصفهان، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
۱۱. صادقی اردستانی، احمد، سلمان فارسی، تهران، انتشارات خزر، چاپ سوم، ۱۳۵۴ ش.
۱۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین، خصال، ترجمه: محمد باقر کمره‌ای، تهران، اسلامی، چاپ هفتم، بی تا.
۱۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری (الامم و الملوک)، بیروت، دارالاضواء، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. عاملی، سید جعفر مرتضی، سلمان فارسی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۱۵. کیهان فرهنگی، سال هفدهم، شماره پیاپی ۱۶۵، تیر ماه ۱۳۷۹.
۱۶. ماسینیون، لویی، سلمان پاک، ترجمه: علی شریعتی، بی تا، بی نا.
۱۷. مجیب مصری، محمد حسین، سلمان در ترازوی ادب و تحقیق، ترجمه: حسین یوسفی آملی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
۱۸. محدث قمی، شیخ عباس، بیت الاحزان، تهران، بی نا، بی تا.
۱۹. محمدی اشتهااردی، محمد، ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
۲۰. محمدی اشتهااردی، محمد، زندگی پر افتخار سلمان فارسی، تهران، اسلامی، چاپ هفتم، بی تا.

۲۱. ملکی، عباس، سلمان فارسی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
۲۲. مهاجرانی، سید عطاء الله، بررسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش.
۲۳. نصیری، بدرالدین، سلمان محمدی (نخستین ایرانی که مسلمان شد)، تهران، کانون انتشارات محمدی، ۱۳۵۳ ش.
۲۴. نهج البلاغه، ترجمه: دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.
۲۵. واقدی، محمد بن سعد، طبقات، ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش.



مرکز تحقیقات کاپیتور علوم اسلامی